

حقوق بشر و روابط بین‌الملل

حسین دهشیار*

مقدمه

روابط بین‌الملل متأثر از عوامل تأثیرگذار متعددی است. شرایط داخلی بازیگران، شرایط بین‌الملل و ماهیت قدرت در صحنه جهانی از جمله این عوامل هستند. این بدان معنا است که برای ارزیابی هنجارهای حقوق بشر در صحنه بین‌المللی باید به یک «تحلیل متنی» روی آورد و از کندوکاو انتزاعی نقش هنجارهای حقوق بشر در تعاملات بین‌المللی خودداری کرد. هنجارهای حقوق بشر با توجه به متن داخلی، متن اخلاقی و متن سیاسی است که در روابط بین‌المللی جایگاه می‌یابند. به همین‌روی نمی‌توان از مفهوم حقوق بشر جهانی صحبت کرد. بازیگران بین‌الملل در رابطه با درکی که از موقعیت خود در صحنه جهانی دارند و در رابطه با تعریفی که از منافع ملی دارند به استفاده ابزاری از حقوق بشر می‌پردازند. نگاه استراتژیک به هنجارهای حقوق بشر اجتناب‌ناپذیر می‌گردد، چرا که از یک

* دکتر حسین دهشیار، استادیار علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی است.

فصلنامه مطالعات بین‌المللی، سال یکم، شماره ۱، تابستان ۱۳۸۳، صص ۱۴۱-۱۱۳.

سو کشورها اعتقاد بر تضاد منافع و از سویی دیگر به تمایزات فرهنگی اعتقاد دارند. بدین‌روی باید انتظار داشت که کشورهای غربی به رهبری آمریکا به استفاده‌گزینشی خود از هنجارهای حقوق بشر در جهت تقویت موقعیت جهانی خود ادامه دهند و بیشتر کشورهای غیرغربی همچنان به نگرش منفی خود به مطلوبیت هنجارهای حقوق بشر پای‌بند بمانند.

رهیافت کمینه و بیشینه به حقوق بشر و نظام بین‌الملل

آنچه به صحنه بین‌المللی پیچیدگی و ویژگی‌های غیرقابل کنترل و بری از پیش‌بینی اعطا می‌کند، منظرهای استنباطی و هنجاری متفاوت و متمایز در خصوص ارزیابی ماهیت آن است. بسیاری بر این باور هستند که دکترین جورج دبلیو بوش که موسوم به «مبارزه با تروریسم» است، بیشترین آسیب را از نقطه‌نظر ارزشی به مفهوم حقوق بشر وارد آورده است. حضور بیش از ششصد زندانی در گوانتانامو از این منظر، بایستی سمبل بارز و محسوس تهاجم به حقوق بشر به عنوان یک حق طبیعی انسانی به نظر آید. اینان حضور فعال کشورهای غربی به رهبری آمریکا را در بوسنی و کوزوو سمبل دفاع از حقوق بشر و حاکمیت ایده‌آلیسم در قلمرو سیاست خارجی می‌دانند. هدف دخالت در بحران یوگسلاوی تلاش در جهت «انجام کاری مثبت و خوب بود.»^(۱) این به مفهوم برتری ارزش‌های انسانی و هنجارهای حقوق بشر به ترتیبات استراتژیک و ارزیابی‌های مبتنی بر قدرت صرف قلمداد گردید. جوامع بشری را نباید به شکل «توپ‌های بیلیارد مجزا از یکدیگر»^(۲) در حیطه جهانی نگاه کرد بلکه باید به تنیدگی همه‌جانبه آنان توجه کرد. درک تکثرگرایانه از حقوق بشر فرصتی برای ابراز وجود در عین تنوع و تمایز سیاسی، فرهنگی و اقتصادی پیدا نمی‌کند. جامعه بین‌المللی وقتی شکل می‌گیرد که دولت‌های مستقل وجود «قوانین مشترک»^۱ و «منافع همگانی» را با اعمال خود به رسمیت بشناسند و خود را موظف

1- Common Rules

به فعالیت «نهادهای مشترک» بدانند.^(۳) عملکرد غرب در بحران یوگسلاوی و حمایت گسترده و همه‌جانبه اعضای سازمان ملل نمایانگر این بود که جامعه بین‌المللی تحقق یافته است. البته عده‌ای هم بر این باور هستند که تنها وجود منافع، قوانین و نهادهای مشترک، ضرورت‌های لازم برای قوام گرفتن جامعه بین‌المللی را فراهم نمی‌آورند و می‌بایستی «رویه‌های مشترک»^۱ هم فرصت ابراز وجود داشته باشند.^(۴) این انگیزه، از این روی مطرح است که بازیگران دولتی و غیردولتی باید از این امکان برخوردار باشند که به هماهنگی ارزشی و همسویی عملیاتی دست یابند. گام برداشتن در چنین مسیری بالاجبار چیزی بیش از قوانین، منافع و نهادهای همگانی را طلب می‌کند. بدین‌روی سخن از نیاز به رویه‌های مشترک پیش می‌آید، چرا که بازیگران می‌بایستی با یکدیگر مبادرت به «محواره» کنند. به دنبال سقوط کمونیسم به شکل فزاینده‌ای هنجارهای حقوق بشر «واژه‌نامه‌ی» بین‌بازیگری گردیدند. احترام به حقوق بشر، با توجه به واکنش جهانی به سرنوشت مردم بوسنی و کوزوو، شرط لازم برای ملحق شدن به جامعه بین‌المللی عنوان گردید.^(۵) هنجارهای حقوق بشر، دارای اثرات دهگانه تکوینی^۲ و رفتاری هستند. اثرات تکوینی، شکل دهنده‌ی هویت بازیگران بین‌المللی و اثرات رفتاری، قوام دهنده چارچوب‌های سلوکی همین بازیگران هستند. آنچه بازیگر به عنوان منافع مشخص می‌سازد تا حدود زیادی بستگی به این دارد که او چه کسی است و خود را چگونه نگاه می‌کند. هویت بازیگر است که دامنه‌ی منافع او را معین می‌کند و آنچه را مناسب و چیزی را که امکان‌پذیر است برای او حیات می‌دهد. هنجارهای حقوق بشر معین می‌کنند که بازیگران چگونه و برپایه چه معیارهایی باید قضاوت گردند و به ارزیابی گرفته شوند. سیاست مداخله در امور داخلی یوگسلاوی، مشروع تشخیص داده شد چرا که این دولت ناقض حقوق فراگیر مردم بوسنی و کوزوو در حیطه‌های مدنی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تشخیص داده شد. هنجارهای حقوق بشر در عین حال معیارهای رفتاری هم محسوب می‌گردند. هرچند که ساختار نظام بین‌الملل از

1- Common Procedures

2- Constitutive

بسیاری جهات محدود کننده گسترده رفتار بازیگران بین‌المللی است اما جامعه بین‌المللی به مفهوم کاهش استنتاج سیستمی^۱ می‌باشد. آمریکا با وجود داشتن کمترین میزان منافع ملی در مقام مقایسه با کشورهای برتر اروپایی مانند فرانسه و انگلستان و به ویژه آلمان، با توجه به الزامات برآمده از توجه به حقوق بشر سیاست‌های خود را در رابطه با یوگسلاوی شکل داد. پس هنجارهای حقوق بشر دو کار انجام می‌دهند: از یک سو کمک به تعریف هویت بازیگران می‌کنند و از سوی دیگر قوانین لازم را برای رفتار مناسب تجویز می‌نمایند. مطرح شدن حقوق بشر به عنوان بخش غیرقابل تفکیک از ترتیبات اساسی بین‌المللی نشان از این دارد که حقوق بشر و هنجارهای مرتبط با آن «به واژه‌نامه‌ای اخلاقی و مسلط در امور خارجی بدل گشته است»^(۱) عصر حقوق بشر در صحنه نظام بین‌الملل آغاز گشته است.

واقعیت غیرقابل انکار این است که برخلاف تصویری که ترسیم گشته است، ماهیت واکنش به سیاست‌های یوگسلاوی در بوسنی و هرزگوین در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ نباید نمایش‌گر آغاز عصر حقوق بشر قلمداد گردد، همان‌گونه که عملیاتی نمودن سیاست مبارزه با تروریسم را نمی‌بایستی پایانی بر توجه به هنجارهای حقوق بشر در قلمرو جهانی به نظر آورد. آنچه در طول یک دهه‌ی گذشته در حفاصل یوگسلاوی تا افغانستان شاهد بوده‌ایم، این عینیت‌گریزناپذیر بوده است که «به رغم کوشش گونه‌های^۲ دولتی و غیردولتی، تخطی به حقوق بشر همچنان ادامه داشته است»^(۲) چهل و هشت کشوری که با قبول منشور سازمان ملل حیات آن را شکل دادند و یکصد و چهل و سه کشوری که در طول سال‌ها به آن ملحق شدند برخلاف نظر بسیاری از نظریه‌پردازان رأی به فرسایش^۳ حق حاکمیت خود ندادند.^(۳) همان‌گونه نیز اینان با توسل گاه و بی‌گاه به هنجارهای حقوق بشر، برهه نوینی را طراحی نموده‌اند. برهه نوینی آغاز نگشته است، بلکه شاهد نزدیکی گسترده‌تری بین منافع

1- Systemic Deduction

2- Entities

3- Erosion

کشورهای غربی و به ویژه آمریکا و ایده حقوق بشر هستیم که این خود ضرورت توجه بیشتر به هنجارهای حقوق بشر را به وسیله کشورهای عضو سیستم بین‌المللی می‌طلبد. همبستگی منافع و نگاه نقادانه‌تر به وضعیت انسان‌ها در دورترین نقاط جهان، مشروعیت جهانی را برای هنجارهای حقوق بشر به ارمغان آورده است. این بدان معنا است که درک سنتی «قدرت در برابر هنجارها» و «هنجارها در برابر منافع» مدنظر نمی‌باشد. بلکه نگاه به ضرورت همسویی، به جهت دگرگونی‌های مداوم در ساختار نظام بین‌الملل و ماهیت قدرت و ترکیب قدرت است. تباین و دوگانگی به مرور به لحاظ درک گسترده‌تر از چگونگی تعاملات بین‌المللی و کاربرد منفعت‌آمیز «قدرت هنجاری» در صحنه سیاست بین‌الملل^(۹) به بی‌اعتباری گرفتار گشته است. در طول دهه‌ها توجه بیشتری به تعاملات بین‌المللی فاکتورهای مختلف در شکل دادن به روابط و عملکرد بازیگران گشته است. آگاهی به تأثیرات گسترده «قدرت اصول»^۱ در صحنه داخلی و خارجی منجر به این گشته است که وقوف عمیق‌تری به اهمیت هنجارهای حقوق بشر در شکل دادن به هویت‌ها و رفتارها ایجاد گردد. هنجارهای حقوق بشر به عنوان هنجارهای بین‌المللی نقش اساسی در پی‌ریزی سقوط رژیم‌های نژادپرست در رودزیا و آفریقای جنوبی بازی می‌کردند. تلاش آمریکا برای مجاب ساختن شوروی و متحدین اروپای شرقی این کشور در پذیرش موافقتنامه‌ی هلسینکی در سال ۱۹۷۵ که از مهم‌ترین سبدهای آن، مباحث مربوط به حقوق بشر بود، بیان‌گر این مسأله است که توجه به مسأله حقوق بشر به دنبال پایان جنگ دوم نقش متناسب با منافع در صحنه دیپلماسی و روابط بین‌الملل داشته است. استفاده از «ایده‌های اصولی»^۲ مانند حقوق بشر در طول دهه‌های متفاوت همیشه به صورت ابزار استفاده شده است. این بدان معنا است که هنجارها ضرورتاً منجر به دگرگونی در رفتارها نمی‌شوند. بازیگران به لحاظ شرایط و منافع برای رسیدن به اهداف خود در فرصت‌های گوناگون استفاده استراتژیک و ابزاری از ایده‌ها می‌کنند. اما آنچه به تدریج انجام می‌شود این است

1- Power of Principles

2- Principled Ideas

که فرآیندی به جریان می‌افتد که در بطن آن، هنجارهایی که ابتدا به لحاظ ابزاری استفاده گردیدند به اعتقاد و هویت تبدیل می‌گردند و خصلت اندام‌وار^۱ می‌یابند. پس باید پذیرفت که ایده‌ها و هنجارها بر سیاست بین‌الملل تاثیر گذارند.^(۱۰)

در عین حال باید توجه کرد که ساختارهای مادی به شکلی گسترده تعیین کننده منافع، هویت و ترجیحات بازیگران هستند که مناقشه و بی‌ثباتی را رقم می‌زنند.^(۱۱) غرب به رهبری آمریکا وضعیت حقوق بشر را آنچنان در بوسنی و کوزوو غیرقابل تحمل یافت که مداخله بشردوستانه را الزامی یافت. اما همین مجموعه جغرافیایی و فرهنگی که غرب نامیده می‌شود در برابر نسل‌کشی در رواندا که در همان دوره زمانی مناقشه در مرکز اروپا در حال وقوع بود کمترین واکنشی را ضروری نیافت. ملاحظات استراتژیک و ضرورت حفظ صلح در مرکز اروپا، هم موضوع نقض حقوق بشر را در مرکز توجه قرار داد. در حالی که مرگ نزدیک به دو میلیون نفر در رواندا به جهت اینکه از نقطه نظر اقتصادی و نظامی تهدیدی علیه ثبات و نظم جهانی نبود منجر به دفاع از مفهوم جهان‌شمول حقوق بشر به هر قیمتی را حیات نداد. نباید این تفکر را که بازیگران در «آوردگاه ایده‌ها»^۲ به تعامل می‌پردازند^(۱۲) و رفتار را حیات می‌دهند در انتزاع به بررسی نشست. بلکه باید توجه کرد که الزامات مبتنی بر منافع، اثرات گسترده خود را دارند. در این چارچوب، نبایستی هنجارهای حقوق بشر شکل دهنده منافع در نظر گرفته شوند. در سطح نظام بین‌الملل منافع هستند که جهت‌گیری‌ها را معین می‌کنند و هنجارهای حقوق بشر مطرح می‌گردند چون تقویت کننده و افزون‌گر منافع هستند. به لحاظ اینکه قانون اساسی جهانی وجود ندارد، بدین‌روی وظایف و حقوق به شکل مشخص و معین قابل اشاره نیستند.^(۱۳) البته باید آگاه بود که حقوق بشر را به عنوان یک مقوله اخلاقی می‌بایستی مقید کننده رفتار و سیاست بازیگران در نظر گرفت. در صحنه نظام بین‌الملل نباید مفاهیم اخلاقی تنها به عنوان منافع مدنظر قرار گیرند،^(۱۴) چرا که بازیگران جدا از میزان قدرت آنان قادر به کنترل

1- Organic Character

2- Battleground of Ideas

همه متغیرهای تأثیرگذار نیستند. به همین‌روی است که می‌بایستی مفاهیم اخلاقی را از عوامل حیات دهنده به ماهیت تعاملات بین‌الملل در نظر گرفت. هرچند که منافع در تحلیل نهایی تعیین‌کننده این هستند که بازیگران برتر در صحنه بین‌المللی چه گزینه‌هایی را انتخاب می‌کنند، اما باید پذیرفت که ضرورت‌های اخلاقی از قبیل ملاحظات مربوط به حقوق بشر مورد توجه قرار می‌گیرند. دلایل چندی را می‌توان برای این مهم ذکر کرد:

۱. در بسیاری از کشورهای جهان «شبکه‌های حامی»^۱ حقوق بشر به فعالیت اشتغال دارند. این بدان معنا است که حکومت‌ها در این واحدهای سیاسی «از پایین» تحت فشار هستند که به ضرورت‌های برخاسته از هنجارهای حقوق بشر توجه کنند. چنین رژیم‌هایی که تحت فشار از پایین هستند به فشار «از بالا» به وسیله کشورهای^(۱۵) نافذ نظام بین‌الملل هر زمان که آنان در جهت منافع، تحت پوشش دغدغه برای حقوق بشر اقدام کنند، قاعدتاً پاسخ می‌دهند و به امتیازدهی می‌پردازند.

۲. در نظام بین‌الملل که به علت عدم وجود قوانین لازم‌الاجرا، هرج و مرج حاکم است، برای تداوم سیستم نیاز به «هنجارهای همکاری»^۲ است.^(۱۶) این به مفهوم نیاز به وجود یک دسته از کمترین هنجارهای بین‌المللی یا کمینه‌ها است.^(۱۷) یکی از این کمینه‌ها که مشروعیت آن پذیرفته گشته است هنجارهای حقوق بشر هستند.

۳. با گسترش سازمان‌های غیرحکومتی طرفدار حقوق بشر، پر واضح به نظر می‌رسد که می‌توان از حقوق بشر به عنوان یک «برگ برنده سیاسی» در همه تعاملات بین‌المللی در جهت تسهیل تأمین منافع استفاده کرد^(۱۸) و این به ویژه در مورد عملکرد کشورهای غربی صادق است.

۴. نیاز به یک «گفتمان مشترک» در صحنه نظام بین‌الملل برای دادن ساختار به مناسبات جهانی است. این گفتمان دارای اجزا و عوامل گوناگون است که یکی از آنها مباحث

1- Advocacy Networks

2- Cooperative Norms

مربوط به حقوق بشر است چرا که برای عملکرد سیستم نیاز به کمینه‌ای از جامعه اخلاقی است.^(۱۹)

با توجه به نکات ابراز شده پیرامون میزان اهمیت و تأثیرگذاری هنجارهای حقوق بشر در صحنه روابط بین‌الملل با دو دیدگاه و چشم‌انداز متفاوت روبه‌رو هستیم. یک دیدگاه، «رهیافت پیشینه» را در خصوص تأثیرگذاری هنجارهای حقوق بشر ترویج می‌کند، در حالی که چشم‌انداز دیگر «رهیافت کمینه» را واقع‌گرایانه و توجیه‌پذیر عرضه می‌کند. البته هر دو می‌توانند به شاخص‌ها و مقوله‌هایی برای تأیید نگاه خاص خود تکیه کنند. یکی از مشخصات بارز دیپلماسی در صحنه نظام بین‌الملل در عصر جدید نهادینه‌سازی ایده حقوق بشر به عنوان هنجار رسمی بین‌المللی است. اعلامیه جهانی حقوق بشر سال ۱۹۴۸، کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و آزادی‌های بنیادی سال ۱۹۵۰، منشور آفریقا در خصوص حقوق بشر سال ۱۹۸۱، اعلامیه‌های سال ۱۹۹۳ کنفرانس حقوق بشر و کنفرانس دموکراسی‌های جهانی سال ۲۰۰۰، تلاش‌های انجام شده در خصوص نهادینه‌سازی مفهوم حقوق بشر در سطح جهانی می‌باشند.^(۲۰) افزایش سازمان‌های غیرحکومتی در دهه‌های اخیر از مهم‌ترین ویژگی‌های عصر کنونی بوده است. بسیاری از سازمان‌ها در حیطه حقوق بشر فعال هستند. شمار «سازمان‌های غیرحکومتی ثبت شده»^۱ در سال ۱۹۵۶ به تعداد ۹۷۳ بود. در سال ۱۹۶۸ تعداد آنها به ۱۸۹۹ رسید. در سال ۱۹۸۱ تعداد آنها به ۴۲۹۵ رسید و در سال ۱۹۹۶ تعداد آنها به ۵۴۷۱ عدد بالغ گردید.^(۲۱) این سازمان‌ها نقش اساسی در دستور کار قرار دادن موضوع حقوق بشر در سطح آکادمیک و در مطبوعات معتبر جهانی داشته‌اند.^(۲۲) اما با وجود گستردگی نمونه‌های اهمیت یافتن هنجارهای حقوق بشر، به لحاظ ماهیت نظام حاکم بین‌المللی، ضرورت اذعان به محدودیت دامنه‌ی تأثیرگذاری این هنجارها اجتناب‌ناپذیر است. سیستم بین‌الملل مبتنی بر مشروعیت سیستم دولت‌ها است. مهم‌ترین اولویت در سیستمی که دولت‌ها بازیگران اصلی هستند، محققا تأکید بر دسترسی

و تأمین امنیت است. در یک چنین چارچوبی دو اصل از اعتبار و احترام همه‌گیر برخوردار هستند. دولت‌ها دارای حق حاکمیت هستند که این به مفهوم برتری دولت در حیطه‌ای است که در گستره آن اعمال قدرت می‌کند. این دقیقاً همان چیزی است که موسوم به «صلح‌شاه»^۱ است. با توجه به این واقعیت است که باید پذیرفت حقوق بشر و هنجارهای مرتبط با آن نباید «ایده عصر کنونی» محسوب گردند.^(۲۳)

دولت‌ها در عین حال همیشه به اصل عدم مداخله در دفاع از عملکرد خود در رابطه با اتباع و سیاست‌های خود متوسل می‌شوند. با توجه به این اصل است که به توجیه این می‌پردازند که چرا دغدغه‌های دیگر کشورها در خصوص چگونگی و ماهیت سیاست‌هایشان از اعتبار و اهمیت برخوردار نیست. حتی گاهی تا آنجا پیش می‌روند که هرگونه اظهارنظری را به وسیله بازیگران دیگر، بسترسازی برای ایجاد آشوب و یا حتی سرنگونی رژیم حاکم قلمداد می‌کنند. دولت هوگو چاوز در ونزوئلا که در کشمکش مزمن با مخالفان سیاسی خود است، اظهارات مقامات آمریکایی را در مورد نقض حقوق بشر به وسیله دستگاه حاکم ونزوئلا تلاشی در جهت اقدام به کودتا قلمداد ساخته و حتی در این مورد به مجامع بین‌المللی هم شکایت کرده است.

اعمال حقوق بشر به عنوان یک هنجار بین‌المللی در تضاد کامل با اصل عدم مداخله به مفهوم محدود آن قرار می‌گیرد.^(۲۴) بر همین اساس است که در طول دهه‌های گذشته تلاش در جهت بسط و اجرایی نمودن آن بسیار گزینشی بوده است. معیارهای این گزینش بیش از آنکه ضرورت‌های اخلاقی باشد، ضرورتاً الزامات منفعتی و به عبارت صحیح‌تر استراتژیک بوده است. پیاده‌سازی هنجارهای حقوق بشر به مفهوم بالا رفتن ضرورت بین‌المللی برای «پاسخ‌گویی»^۲ واحدهای سیاسی است.^(۲۵) ولیکن به لحاظ «نهادپندگی» دو اصل حاکمیت و عدم مداخله در حیات دادن به تعاملات بین‌المللی، این فرصت و امکان برای بازیگرانی که به نقض مداوم آن متوسل می‌شوند به صورت همه‌گیر وجود دارد که به

1- King's Peace

2- Accountability

انحای گوناگون از پذیرش اجرای مولفه‌های حقوق بشر خودداری کنند. عملکرد دولت‌های برتر نظام بین‌الملل و توجیه آنها در خصوص چگونگی وضعیت معیارهای حقوق بشر در کشورهای دوست نقض کننده این معیارها نیز تا حدود وسیعی به ضعف در وسعت دادن به پذیرش هنجاری کمک کرده است. رژیم هوگو چاوز به نقض آشکار حقوق بشر تحت پوشش حق حاکمیت پرداخته است و هرگونه انتقادی را نیز با توسل به اصل ضرورت عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها نادیده می‌انگارد. او هرگونه اظهارنظر تأسفات‌انگیز به وسیله مقامات آمریکایی را در خصوص احترام به حقوق بشر و رعایت مفاد کنوانسیون‌های بین‌المللی و قاره‌ای را به باد انتقاد می‌گیرد و نگرانی آنان را ابزاری و غیرواقعی تصویر می‌سازد. او در این تصویرسازی موفق بوده است، چرا که می‌تواند به توجیحات مقامات آمریکایی برای دفاع از رژیم‌های مخالف هنجارهای حقوق بشر اتکا کند و در پرتو چنین سیاستی به نادیده‌انگاری فشارهای جهانی بپردازد. طراحان سیاست خارجی آمریکا در طول دهه‌ها از ضرورت دفاع از رژیم‌های طرفدار آمریکا حتی با وجود داشتن پیشینه نه چندان مناسب در حیطة حقوق بشر دفاع کرده‌اند و بر مشروعیت آن پای فشرده‌اند. رییس هیأت نمایندگی آمریکا در سازمان ملل در شروع کار دولت رونالد ریگان، به لحاظ مشروعیت‌بخشی به چنین نظریه‌ای بود که به اشتها رسید.^(۲۶)

با توجه به مولفه‌های متمایز دو چشم‌انداز پیشینه و کمینه حقوق بشر و کنکاشی در واقعیات حاکم بین‌المللی این ذهنیت ایجاد می‌گردد که در بسیاری از مناطق گیتی کمترین توجهی به اصول اولیه حقوق بشر نمی‌گردد. ماهیت و اصول شکل دهنده سیستم بین‌الملل به لحاظ مرکز - محوری بازیگران دولتی، نقش گسترده‌ای در شکل دادن به این کم توجهی داشته است. مکانیزم‌های در دسترس برای «باطنی نمودن» هنجارهای حقوق بشر به طور کامل و صحیح به کار گرفته نشده‌اند و توفیق واقعی در این زمینه حادث نگشته است. عملکرد کشورهای بزرگ، به ویژه قدرت‌های غربی در طول دهه‌های اخیر شرایطی را شکل داده است که این امکان را به رهبران نقض کننده حقوق بشر از قبیل هوگو چاوز

می‌دهد که هرگونه تلاش در حیطه اشاعه حقوق بشر را «نمای عطرآگین»^۱ امپریالیسم فرهنگی غرب قلمداد کنند.^(۲۷) چنین نگرشی هرچند که به لحاظ موجه نمودن بی‌ارزش بودن معیارها و هنجارهای حقوق بشر به کار گرفته می‌شود ولیکن از برد بسیار وسیع در صحنه جهانی برخوردار است. عدم وجود «همخوانی»^۲ در سیاست‌های کشورهای مطرح نظام بین‌الملل در رابطه با دفاع همه‌جانبه و همه‌گیر از هنجارهای حقوق بشر، واقعیتی است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. به‌کارگیری استانداردهای دوگانه در اعمال سیاست‌های حقوق بشر با در نظر گرفتن ماهیت شکل دهنده‌ی روابط بازیگران بین‌المللی، همچنان تا آینده قابل پیش‌بینی تداوم خواهد داشت. این بدان علت است که یک «کشمکش گریزناپذیر»^۳ بین اهداف سیاست خارجی و هنجارهای حقوق بشر از نقطه‌نظر بسیاری از بازیگران وجود دارد. تا زمانی که «دکترین حق دولت» از مشروعیت و اعتبار برخوردار است لزوماً شاهد این کشمکش خواهیم بود. به همین لحاظ است که برخلاف نظر مبلغین رهیافت بیشینه به حقوق بشر باید احترام به حقوق بشر را مقطعی و در بسیاری از موارد حساب‌گریانه در نظر گرفت. نگاهی آگاهانه به فرازونشیب‌های مربوط به اعمال سیاست‌های حقوق بشر در خارج از جوامع غربی به وضوح نشان دهنده آن است که تا حدود وسیعی ضرورت‌های سیاست خارجی کشورهای غربی و به ویژه ایالات متحده آمریکا است که تعیین کننده ماهیت حیات هنجارهای حقوق بشر در صحنه جهانی است. حتی بسیاری تا آنجا پیش می‌روند که اصولاً هنجارهای حقوق بشر را به عنوان «شاخص‌های فرهنگی و سیاسی قدرت آمریکا» محسوب سازند.^(۲۸)

تا هنگامی که ایده «نسبی‌گرایی اخلاقی» و اینکه «مفهوم حقوق بشر متأثر از تاریخ، فرهنگ، اقتصاد و یا دیگر عوامل مستقل اجتماعی است»^(۲۹) به وسیله سیاستمداران، در بسیاری از کشورهای غیرغربی از گستردگی ذهنی برخوردار است و تا هنگامی که

1- Deodorized Form

2- Consistency

3- Inescapable Tension

کشورهای غربی به سیاست‌های گزینشی توجه به حقوق بشر در سیاست خارجی ادامه دهند، نمی‌توان از یک «فرهنگ جهانی» حقوق بشر صحبت کرد. سیاست‌های هوگو چاوز در ونزوئلا و فیدل کاسترو در کوبا ناقض تمامی معیارهای کمترین احترام به حقوق بشر است اما کمترین اقدام عملی در جهت محکوم کردن این اقدامات برداشته نشده است. چرا که این رهبران با رد کردن جهان‌شمولی هنجارهای حقوق بشر به توجیه و استدلال عملکرد خود اقدام می‌کنند و آن را در چارچوب معیارهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جوامع تحت فرمان، مطلوب و مشروع قلمداد می‌کنند. ولادیمیر پوتین بدون در نظر گرفتن حقوق اولیه انسانی به نقض واضح و آشکار حقوق بشر در چین در طول یک دهه گذشته ادامه داده است ولیکن کشورهای اروپایی و آمریکا کمترین اقدامی در جهت محکوم کردن سیاست‌های روسیه با توجه به مفاد کنوانسیون‌ها و اعلامیه‌های متعدد جهانی حقوق بشر نکرده‌اند. ژاک شیراک رییس جمهور فرانسه حتی برخلاف پروتکل بین‌المللی به دنبال پایان سفر آقای پوتین از فرانسه او را تا فرودگاه بدرقه کرد. سیلویا برلوسکینی نخست وزیر ایتالیا در سفر ولادیمیر پوتین به ایتالیا حتی تا آنجا پیش رفت که سیاست‌های او را در چین ضروری و در چارچوب مبارزه با تروریسم قلمداد کند. تا هنگامی که کشورها در سیاست‌های مربوط به حقوق بشر و چگونگی اعمال آن به «مثل تاویستی»^۱ و «گام برداشتن در دو جاده»^(۳۰) به طور همزمان اعتقاد داشته باشند، همچنان نظاره‌گر نادیده انگاشتن مفاهیم حقوق بشر در حیطه سیاست خارجی و در شکل دادن به اهداف در قلمرو بین‌الملل خواهیم بود. بسیاری از کشورها یک «دوگانگی»^۲ «مصالحه‌ناپذیر»^۳ بین تعقیب منافع ملی و احترام به حقوق بشر در قوام دادن به اهداف سیاست خارجی می‌یابند و در راستای ضرورت اولویت‌دهی به دسترسی به منافع ملی، همیشه به قربانی کردن دغدغه نسبت به حقوق بشر در راه تحقق منافع می‌پردازند. با در نظر گرفتن ماهیت

1- Taoist Dictum

2- Dichotomy

3- Unbridgeable

هرج و مرج‌گرایی ساختار نظام بین‌الملل و معضلات فراوان در مسیر شکل‌گیری یک فرهنگ جهانی حقوق بشر این پرواضح جلوه می‌کند که چرا بازیگران دولتی تضاد و دوگانگی منافع ملی و مفاهیم حقوق بشر را اعتقاد دارند و اینکه چرا تقدم را همیشه به ارجحیت و برابری منافع ملی می‌دهند. برخلاف نظر همسر رییس جمهور آمریکا خانم النور روزولت که به دنبال تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر به وسیله مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۴۸ بیان شد باید پذیرفت که فضای جهانی چندان مناسب برای شکوفایی مفاهیم و هنجارهای حقوق بشر در صحنه بین‌الملل نمی‌باشد. او با خوشبینی بیش از حد در سال ۱۹۴۸ اعلام کرد که تصویب اعلامیه محتملا «مگنا کارتاری بین‌المللی» برای تمامی بشریت خواهد گشت.^(۳۱) حوادث پنج دهه گذشته در قلمرو جهانی ضرورتی برای تائید خوشبینی او نمی‌گذارد.

حقوق بشر و ماهیت آن

این باور جهان‌شمول وجود دارد که انسان‌ها دارای حقوق هستند، هرچند که این جهان‌شمولی در مقوله تعریف و تشریح این حقوق به پراکندگی وسیع و گسترده دچار می‌گردد. تمایزات تاریخی، تفاوت‌های فرهنگی، تعارضات اقتصادی، نگرش‌های سیاسی غیرهمگون و بنیان‌های فلسفی نامتقارن منجر به این گشته‌اند که نتوان از یک واژه‌نامه یکسان در حیطه حقوق بشر استفاده کرد. این به وضوح مشاهده می‌گردد که انسان‌ها در بسیاری از قلمروها گرفتار «تملک - تناقض»^۱ هستند. به این معنا که دارای حقوق هستند^(۳۲) اما نمی‌توانند به دلایل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از آن بهره‌مند گردند. این تا حدود بسیاری می‌تواند کمکی باشد در خصوص اینکه امکان جهان‌شمول بودن هنجارهای حقوق بشر از فرصت امکان‌پذیر شدن برخوردار نمی‌باشد. بسیاری در قلمرو مطالعه حقوق بشر بر این باورند که حقوق «تملک اخلاقی» هستند و بسیاری نیز آن را دارای «خاصیت

هنجاری» می‌دانند. عدم توانایی در خصلت جهان‌شمول دادن به مفاهیم و هنجارهای حقوق بشر در این واقعیت نهفته است که تعریفی که در اعلامیه جهانی حقوق بشر و در کنوانسیون‌های بین‌المللی ارایه شده و از پذیرش برخوردار است، اصولاً ماهیتی غربی دارد. هنجارهای حقوق بشر، استانداردهای حقوقی و اجتماعی هستند که مبتنی بر اعتقادات اخلاقی است که ریشه در برداشت لیبرال غربی از «شأن جهان‌شمول انسان»^۱ دارد. هنجارهای حقوق بشر در واقع همان مفاهیم و مقوله‌هایی هستند که موسوم به «هنجارهای اصولی» هستند. منظور از هنجارهای اصولی، اعتقادات مربوط به درست و نادرست است.^(۳۳) برداشت افراد انسانی در خصوص درست و نادرست بودن، ریشه در ویژگی‌های فرهنگی و حیات تاریخی آنان دارد. آنچه امروزه در صحنه جهانی به عنوان هنجارهای حقوق بشر از اعتبار برخوردار است به طور آشکار بازتاب حیات مادی و معنوی غرب است. این سبب گردیده است که شاهد نقض مداوم حقوق بشر در بسیاری از کشورهایی باشیم که مفاهیم و ارزش‌های غربی را جدا از ماهیت آن غیرقابل پذیرش می‌یابند و آن را مطابق و همسو با معیارها و ضوابط خود نمی‌یابند.

هنجارهای حقوق بشر در واقع انتظارات اجتماعی هستند که در ابزارهای حقوقی رسمی بین‌المللی تدوین گشته‌اند. به دلیل ماهیت اجتماعی این هنجارها است که خصلتهای فرهنگی و معیارهای تاریخی خاصی، بنیان‌های اصلی مفاهیم حقوق بشر را قوام داده‌اند. هنجارهای بین‌المللی از جمله هنجارهای حقوق بشر بیش از هر چیز نماینده تفوق غرب در جهانی نمودن ضوابط ارزشی و اعتقادی مجموعه فرهنگی لیبرالیسم در صحنه جهانی است. هنجارها به عنوان «نقاط مرجع»^۲ برای بازیگران در تعاملات و ارتباطات آنان هستند. هنجارها، استانداردهای رفتاری هستند که در چارچوب اعتقادات در خصوص درست و نادرست شکل گرفته‌اند. به همین روی است که می‌گوییم هنجارهای حقوق بشر برپایه اعتقادات در رابطه با مفاهیم درست و نادرست حیات یافته‌اند.^(۳۴) هرچند که

1- Universal Dignity of Mankind

2- Reference Points

نمی‌توان از نقش تعیین‌کننده ساختارهای مادی غفلت کرد اما باید آگاه بود که تا حد وسیعی فاکتورهای مادی از طریق «فرآیند شناختی و ارتباطی»^۱ اهمیت می‌یابند. از طریق این فرآیند است که بازیگر، منافع و ترجیحات خود را مشخص می‌سازد.^(۳۵) هنجار نه تنها به مفهوم پذیرش یک اعتقاد است بلکه به مفهوم محرک برای یک رفتار نیز باید مطرح گردد که ضرورتاً به مفهوم هم‌بستری با آن اعتقاد است. ایده‌ها در خصوص تعهدات شناختی هستند و هنجارها در خصوص رفتارهای فردی می‌باشند. مفاهیم حقوق بشر هنوز به شکل هنجارهای رسمی بین‌المللی در نیامده‌اند چرا که هنوز به اعتقاد و هویت در بین بازیگران بین‌المللی تبدیل نشده است. عده‌ای بر این اعتقاد هستند که هنجارها منجر به دگرگونی در هویت بین‌المللی می‌گردند و این نیز ضرورت دگرگونی در منافع را حیات می‌دهد. گروهی دیگر نیز بر این باور هستند که این منافع هستند که دگرگونی در خصوص هنجارها را معین می‌کنند که این نیز در نهایت تغییر در هویت بین‌المللی را ممکن می‌سازد. جدا از اینکه کدامین نگرش از اعتبار عملی بالاتری برخوردار است، که باید آگاه بود که در خصوص چگونگی پذیرش هنجارهای حقوق بشر در شکل دادن به سیاست‌های بین‌المللی سه گزینه در برابر بازیگران است. سطحی‌ترین و متداول‌ترین اقدام «سازگاری ابزاری» است. در چنین صورتی هیچ‌گونه تعهد اخلاقی و الزام هنجاری نسبت به مفاهیم حقوق بشر وجود ندارد و آنچه برای بازیگر مطرح است به دست آوردن بیشترین میزان بهره با وانمودسازی احترام به حساسیت‌های بین‌المللی است. در این فرآیند که ملاحظات استراتژیک در شکل دادن به عملکردها غلبه دارند، براساس چانه‌زنی و بده‌وبستان است که خواسته‌ها مطرح می‌گردند و هنجارهای حقوق بشر تنها به عنوان «ژتون‌های چانه‌زنی»^۲ مطرح هستند و مطرح ساختن آنان به هیچ‌عنوان بیان‌گر تعلقات انسانی و اخلاقی در سامان‌دهی به رفتارهای بین‌المللی نیستند. دولت‌ها براساس پایبندی به یک سری قوانین مادی عمل می‌کنند که به مقوله‌های اخلاقی متصل می‌باشند.^(۳۶) اشاعه هنجارهای حقوق

1- Communication and Cognitive Process

2- Bargaining Chips

بشر و نقش فراوانتری که به این هنجارها در مقام مقایسه با دوران گذشته داده می‌شود خود بیان‌گر این است که ایده حقوق بشر برای کشورهای غربی و مقتدر نظام بین‌الملل ابزار مفیدی در حیطة روابط بین‌المللی است. به همین جهت «از روی حادثه نیست که گسترش وسیع ایدئولوژی حقوق بشر دقیقا در دوره‌ای از تاریخ حادث گشته است که قدرت دولت‌ها و اقتدار آنان وسعت یافته است...»^(۳۷)

گزینه دیگری که در برابر بازیگران است همان ترغیب و «شعورپروری»^۱ در سطح جهانی و داخلی پیرامون ضرورت ملحوظ داشتن هنجارهای حقوق بشر و اشاعه گفتمان بین‌المللی حقوق بشر است. این گزینه براساس این منطق بنا شده است که حق، سلاح ضعیف علیه قوی است^(۳۸) و عامل محدود کننده منازعات و مناقشات بین‌الملل برآمده از ماهیت غیرمقارن قدرت در سطح جهانی است. از این دید، مرکزیت عدالت و حقوق در پهنه روابط بین بازیگران در تمامی ابعاد آن می‌بایستی «فدای زمان و مکان» در نظر گرفته شود.^(۳۹) به لحاظ ویژگی تخریب‌گر قدرت متمرکز نمی‌توان به دولت به عنوان واحد سیاسی اعتماد کرد و یا نسبت به آن عشق داشت،^(۴۰) پس این ضروری است که محوریت اصولی را در نزد دولت‌هایمان احترام و توجه به حقوق بشر قرار داد. در چنین چارچوبی دیگر دو اصل عدم مداخله در مورد دیگر کشورها و مشروعیت حق حاکمیت، دیگر محلی از اعراب نخواهند داشت و براساس گفته کانت شاهد وجود «قانون عمومی بشریت»^۲ خواهیم بود به این مفهوم که «نقض قانون و حق در یک مکان در تمامی نقاط حس خواهد گردید.»^(۴۱) در شرایطی که ماهیت هرج‌ومرج‌نگرانی جهانی که از آغازین لحظه تعاملات بین‌المللی حاکمیت داشته است به قوت خود باقی باشد محققا این فرصت وجود نخواهد داشت که این گزینه عملیاتی گردد. فرآیند سوم که به وسیله بسیاری از سازمان‌های غیرحکومتی مطرح می‌گردند، همانا نهادینه‌سازی هنجارهای حقوق بشر از طریق یک قانون اساسی بین‌المللی است. در صورتی که کشورها ملزم به اجرای مفاد این قانون اساسی

1- Consciusaness-Raising

2- Public Law of Mankind

باشند، عملکرد بازیگران در حیطه نظام بین‌المللی از قابلیت پیش‌بینی و پایبندی به هنجارهای حقوق بشر برخوردار خواهد بود. اما با توجه به اینکه چارچوب سیستم بین‌الملل براساس هنجارهایی است که ترکیب قدرت تعیین کننده آن است،^(۴۲) بعید به نظر می‌رسد که بتوان نهادینه شدن هنجارهای حقوق بشر را در قالب یک قانون اساسی جهانی انتظار داشت. بدین‌روى با توجه به تاریخ و کیفیت روابط بین‌المللی، دو گزینه خوش‌بینانه و ایده‌آلیست از سه گزینه مطرح از قابلیت اجرایی محدودی برخوردار هستند و این تنها گزینه ابزاری است که از شمولیت گسترده و امکان‌پذیری پیاده‌سازی در مواقع گسترده‌تری برخوردار است. البته این بدان معنا نیست که امکان برداشت لیبرال از ظرفیتهای پیاده‌سازی برای هنجارهای حقوق بشر وجود ندارد و نگاه محافظه‌کارانه به موضوع حقوق بشر از کلیت هنجاری برخوردار است. اعتقاد بر این استوار است که بسیار غیرمحمتمل است که بتوان تنها براساس ملاحظات مرتبط با هنجارهای حقوق بشر به سیاست‌گذاری پرداخت، این خود ضرورتاً یکپارچگی اخلاقی را غیرممکن می‌سازد. به همین‌روى است که نگاه واقع‌گرایانه به مقوله حقوق بشر از اعتبار بیشتری برای بررسی و تحلیل سیاست بین‌الملل برخوردار است که ضرورتاً هنجارهای حقوق بشر را در چارچوب «اخلاق دولت» اعتبار می‌دهد.^(۴۳) با وجود اینکه رهیافت محافظه‌کارانه در خصوص چگونگی دخیل ساختن هنجارهای حقوق بشر در روابط بین بازیگران دولتی از اعتبار فراوان برخوردار است، اما به نیکی شاهد توجه گسترده‌تر به موضوع حقوق بشر در صحنه جهانی هستیم.

تلاش‌های وسیعی انجام می‌گیرد که ایده حقوق بشر به رفتار و منافع تبدیل گردد. فرآیند «جامعه‌پذیری» هنجارهای حقوق بشر به وسیله کشورهای غربی به شدت دنبال می‌شود. این بدان روی است که این کشورها متوجه این واقعیت هستند که هنجارهای حقوق بشر کاهش‌دهنده مشروعیت و تأثیرگذاری آنان در داخل ممالک خود نیست. اما مشروعیت دادن به این هنجارها در صحنه جهانی و ماهیت بین‌المللی دادن به این هنجارها با توجه به اینکه بسیاری از کشورهای غیرغربی در داخل اهمیت چندانی برای این هنجارها قابل نیستند منجر به کاهش اعتبار داخلی و تأثیرگذاری حکومت‌های این کشورها می‌شود.

تضعیف موقعیت داخلی حکومت‌ها در کشورهایی که حقوق بشر از اهمیت اندکی در عملکرد داخلی حکومت برخوردار است منجر به تضعیف موقعیت چانه‌زنی و تأثیرگذاری این ممالک در صحنه جهانی می‌گردد. در شرایطی که هنجارهای حقوق بشر از نقطه‌نظر ممالک غربی در داخل، احترام می‌یابد و این هنجارها در داخل بسیاری از ممالک غیرغربی از اعتبار برخوردار نیست، سبب‌ساز این می‌گردد که در صحنه بین‌المللی کشورهایی که در داخل با موضوع حقوق بشر مشکل دارند به امتیاز دادن به کشورهای غربی پردازند تا بتوانند از تضعیف بیشتر موقعیت خود در داخل جلوگیری کنند و در مجامع بین‌المللی به نگویش گرفته نشوند. در عین حال این کشورها برای جلب سرمایه‌گذاری‌های خارجی و دسترسی به بازارهای غربی، به ویژه آمریکا مجبور می‌شوند به امتیاز دادن در خصوص موضوعات مربوط به حقوق بشر پردازند تا این مهم را به دست آورند. کنگره آمریکا با تصویب «متمم جکسون - ونیک»^۱ در سال ۱۹۷۴ اعلام کرد که در صورتی که دولت شوروی امتیاز «ملت‌های کامله الوداد» را در زمینه بازرگانی می‌دهد که حقوق بشر در این کشور رعایت گردد و اجازه داده شود که یهودیان به اسرائیل مهاجرت کنند. قانون بازرگانی سال ۱۹۷۴ به ملحوظ داشتن این متمم پرداخت و بخش ۴۰۲ این قانون به موضوع مهاجرت یهودیان و ربط آن با داد و ستد شوروی با آمریکا اختصاص یافت. در این مقطع تاریخی، محافظه‌کاران در آمریکا قدرت اجرایی را در دست داشتند ولیکن با این موضوع به موافقت پرداختند، چه موضوع حقوق بشر به منافع آنها لطمه نزد بلکه این موضوع به تضعیف رژیم شوروی منجر شد، چرا که آنان به اعمال این هنجارها و سیاست‌های داخلی خود اعتقاد نداشتند. محافظه‌کاران حقوق بشر را فی‌الذمه به عنوان یک عامل مخالف منافع ملی در حیطه سیاست خارجی نمی‌یابند بلکه آن را به عنوان یکی از ابزارهای سیاست خارجی استفاده می‌کنند، به همین‌روی است که بسیاری آن را «دولت‌گرایی لیبرالیسم»^۲ می‌نامند.^(۴۴) اما باید دقت شود که منافع در چارچوب هنجارهای

1- Jackson-Vanik Amendment

2- Liberal Statism

حقوق بشر تعریف نمی‌شود بلکه مفاهیم و ارزش‌های حقوق بشر با توجه به ضرورت ملی برآمده از تعریفی که از منافع ملی وجود دارد عملیاتی می‌گردد. در این رابطه است که شاهد همخوانی سیاست‌های حقوق بشر کشورهای غربی نیستیم. آنان به صورت گزینشی به این موضوع نگاه می‌کنند در حالی که بسیاری از کشورهای غیرغربی حتی به صورت گزینشی هم به این موضوع در حیطه سیاست خارجی نمی‌پردازند چرا که در سیاست‌های داخلی خود برای این هنجارها احترام قایل نیستند. کشورهای غربی به لحاظ این مسأله است که اصولاً تأکید فراوانی بر جهان‌شمولی مفاهیم حقوق بشر می‌کنند. منافع آنان در بستر احترام به مفاهیم حقوق بشر به شکل وسیع‌تری تأمین می‌گردد در حالی که در قلمرو روابط بین‌الملل بسیاری از کشورهای غیرغربی به لحاظ ملاحظات داخلی قادر به بهره‌وری از این مفاهیم در جهت تأمین منافع نیستند.

کشورهای جهان معتقد به «مفاهیم مختلف»^۱ در خصوص اخلاق و عدالت هستند و به همین جهت در خصوص هنجارهای حقوق بشر بین کشورهای جهان همسویی و تفاهم وجود ندارد. برداشت یکسان و یکپارچه از حقوق بشر وجود ندارد چرا که چارچوب‌های فرهنگی در این ممالک متفاوت است. در این رابطه است که جامعه‌پذیری هنجارهای حقوق بشر در گستره گیتی با مشکل مواجه است. منظور از جامعه‌پذیری «معرفی اعضای جدید [کشورهای غیرغربی]... به رفتارهایی است که در یک جامعه [صحنه بین‌المللی] ارجح شمرده می‌شوند»^(۴۵) حقوق به چهار دسته تقسیم می‌شوند: حقوق مدنی، حقوق سیاسی، حقوق اقتصادی، حقوق اجتماعی و «حقوق جمعی»^۲ این بدان معنا است که اعتقاد جهانی به وجود حقوق است. براساس همین ذهنیت است که الکس دوتوکویل بیان می‌کند «به طور کلی هیچ چیزی به مانند ایده حقوق، روح انسانی را زنده و متعالی نمی‌سازد»^(۴۶) لیبرال‌ها تأکید و اولویت را به حقوق مدنی و سیاسی اعطا می‌کنند و حقوق بشر را در قالب مفهوم گسترده آزادی تعریف می‌کنند. در چنین برداشتی از مفهوم حقوق

1- Different Concepts

2- Collective

بشر تالائو فردگرایی سیاسی به شدت احساس می‌شود که این ریشه در حاکمیت ذهنیت لاکی در تعریف حقوق بشر دارد. در این فضای ذهنی می‌بایستی هنجارهای حقوق بشر را بازتاب فرهنگ و تاریخ مجموعه جغرافیایی که غرب نامیده می‌شود نامید^(۴۷) که خود بیان‌گر آن است که چرا غرب خواهان پذیرش آزادی‌های فردی و بنیان‌های جامعه مدنی در جوامع غیرغربی^(۴۸) به عنوان سمبل‌های احترام به حقوق بشر است. سوسیالیست‌ها در تعریف حقوق بشر به مفاهیم اجتماعی و اقتصادی وزن فزون‌تری اعطا می‌کنند و آن را در قالب عدالت اقتصادی و پرورش اجتماعی بیان می‌کنند. اینان معتقد هستند که «شان»^۱ و منزلت انسان، ماهیت حقوق بشر را شکل می‌دهد که تنها در حیطه اقتصادی و اجتماعی ممکن است. به همین‌روی متناسب نمودن هنجارهای حقوق بشر که در گذشته به «کشورهای متمدن» بود و امروزه به «جامعه دولت‌های لیبرال» است به لحاظ جایگاه متمایز حقوق سیاسی و مدنی در مقام مقایسه با حقوق اجتماعی و اقتصادی غیرقابل قبول می‌یابند^(۴۹) و به رابطه‌ای چه مستقیم و چه غیرمستقیم بین اعتقاد به حقوق بشر و عضویت در جامعه دولت‌های لیبرال قایل نیستند.^(۵۰) بسیاری از کشورهای غیرغربی کمتر تمایلی به پذیرش دو دیدگاه فوق در خصوص حقوق بشر دارند و حقوق بشر را در چارچوب محو استعمار در صحنه جهانی در حیطه اقتصادی، عدم تبعیض نژادی در حیطه روابط اجتماعی در روابط بین کشورها و «حق تعیین سرنوشت» در حیطه سیاسی در تعاملات بین‌المللی تعریف می‌کنند. این کشورها تنها هنگامی احترام به حقوق بشر را شدنی می‌یابند که در صحنه بین‌الملل حق حاکمیت به وسیله بازیگران محترم شمرده شود.^(۵۱)

نگرش‌های متفاوت به موضوع حقوق بشر که برآمده از بنیان‌های فلسفی متفاوت است به نیکی بیان‌گر این است که به چه علت شکل دادن به یک استنباط جهان‌شمول و یک درک همسو از حقوق بشر بین کشورهای عضو نظام بین‌الملل از امکان‌پذیری برخوردار نیست. با توجه به اینکه یکپارچگی فلسفی به لحاظ تمایزات فرهنگی وجود ندارد این بسیار مشکل به نظر می‌رسد که بتوان فرهنگ حقوق بشر را در سطح بین‌المللی حیات داد.

آنچه شاهد هستیم جزایر فرهنگی مجزا از یکدیگر و در نتیجه مبانی اعتقاداتی گوناگون در رابطه با استنباط از حقوق بشر است. کشورهایی هستند که بر مبنای تفکرات فلسفی حاکم، حقوق بشر را در ارتباط با «حق معیشت»^۱ تعریف می‌کنند.^(۵۲) این تعریف از حقوق بشر دارای مبنای اقتصادی است که ضرورتاً به فرصت برای لذت بردن از زندگی در جنبه مادی آن توجه دارد. بازیگرانی هستند که اولویت را به امنیت در شکل دادن به یک تعریف قابل پسند می‌یابند. از نظر اینان امکان‌پذیر نمودن تداوم حیات افراد به وسیله حکومت غایت رعایت حقوق بشر و مبنای عملی برای نمایش احترام به حقوق بشر است.^(۵۳) تعریف سومی هم از حقوق بشر است که برخلاف تعریف پیشین که توجه را به «ماهیت فیزیکی» معطوف می‌کند نگاه را بر مدار مرکزیت «دغدغه‌های اخلاقی» در تشریح حقوق بشر می‌گذارد. نگاه اخلاقی به حقوق بشر ریشه در تفکیک بین خوب و بد دارد^(۵۴) و به شدت متأثر از بنیان‌های مذهبی و ارزش‌های معنوی است. براساس این تنوع فلسفی است که در بستر آن گوناگونی تعریفی از مفهوم حقوق بشر شکل گرفته است. بسیاری بر این باور هستند که امکان دست‌یابی به موافقت در خصوص اهداف امکان‌پذیر نمی‌باشد و کشورها باید تلاش کنند که در سطح بین‌المللی دست کم به «رویه‌های مشترک»^۲ دست یابند.^(۵۵) عدم توانایی در ایجاد اجماع مفهومی و بنیادی از حقوق بشر به آن معنا است که اصولاً بسیار مشکل است که پاسخ‌گویی عملی در صحنه بین‌المللی در رابطه با عملکرد کشورها براساس «اصول» به وجود آورد. به جهت آگاهی به این ضعف سیستمی است که کارآمدترین مکانیزم شکل دادن به ضرورت پاسخ‌گویی در مورد موضوعات مرتبط به حقوق بشر تکیه بر قدرت است. شاید به دلیل همین واقعیت است که «انباشت تدریجی»^۳ استانداردهای رفتار صحیح در صحنه سیاست بین‌الملل^(۵۶) آهسته‌تر از آنچه بسیاری خواهان آن هستند جلو می‌رود. در صحنه بین‌المللی همه کشورها به این اصل ابتدایی و

1- Right to Subsistence

2- Shared Procedures

3- Gradual Accumulation

طبیعی معترف هستند که انسان‌ها دارای حقوق هستند ولیکن مشکل آن است که به جهت حیات فلسفی متفاوت که این بازیگران در چارچوب آن به ارزیابی و تحلیل پدیده‌ها می‌پردازند، نگاه همسو به حقوق بشر وجود ندارد. کشورهایی که مبنای فرهنگی آغشته به مفاهیم لیبرال را تجربه کرده‌اند به «برتری آزادی» اعتقاد دارند^(۵۷) و حقوق بشر را در ارتباط با آن تعریف می‌کنند. این کشورها سیاست‌های خود را در صحنه بین‌المللی در صورتی که با منافع آنان هماهنگ باشد در حیطه اخلاقی با توجه به ارزش‌های لیبرال کلاسیک شکل می‌دهند. ممالکی که نقطه حرکت خود را در مباحث مرتبط با حقوق، ماهیتی اقتصادی می‌بخشند به «برتری برابری»^(۵۸) مومن می‌باشند. بازیگرانی نیز بر این باورند که «شأن انسانی» می‌بایستی مبنای تعریف حقوق بشر باشد و انسان‌ها می‌بایستی برخوردار از حق «احترام و دغدغه»^۱ برابر باشند.

این پر واضح است که با وجود مشروعیت یافتن هر چه بیشتر هنجارهای حقوق بشر در شکل دادن به تعاملات بین‌المللی، نباید انتظار داشت که حقوق بشر به عنوان راهنما در سیاست خارجی به ایفای نقش بپردازد. تا هنگامی که اجماع نظر فلسفی و ارزشی در خصوص «محتوای» حقوق بشر به وجود نیاید این امکان وجود ندارد که از فرهنگ جهانی حقوق بشر صحبت کرد. در ابتدا باید یکپارچگی مفهومی در خصوص حقوق بشر به وجود آید تا بتوان از حیات دادن اخلاقی به سیاست خارجی کشورها صحبت کرد. نمی‌توان از مرکزیت حقوق بشر در صحنه بین‌الملل در رابطه با عملکرد داخلی و خارجی بازیگران صحبت کرد در حالی که تفاهم و اتفاق نظر در مورد محتوای حقوق بشر وجود ندارد. بدین جهت ما همچنان شاهد خواهیم بود که کشورها براساس درکی که از منافع ملی خود دارند به شکل دادن سیاست ملی خود در صحنه بین‌المللی بپردازند و برای حقوق بشر نقش «حاشیه‌ای»^۲ در قوام دادن به ماهیت سیاست‌گذاری‌های خود قایل شوند. حقوق بشر تنها در صورتی محوریت در صحنه روابط بین‌الملل می‌یابد که شاهد «ظهور

1- Equal Concern and Respect

2- Periphery

گرایش‌های اعتقادی و ارزشی باشیم که به طور همزمان انعکاس‌گر تأکید بر اهمیت انسان و تحول و استقامت انسانی می‌باشند.^(۵۹) واقعیات حاکم بر نظام بین‌الملل، کمترین نشانی از ظهور چنین گرایش‌هایی را نوید می‌دهند.

نتیجه‌گیری

محیط بین‌المللی متشکل از بازیگرانی است که در مباحثات عمومی در تشریح سیاست‌های خود در صحنه جهانی «تکیه بر اصول» می‌نمایند، در حالی که در «مذاکرات خصوصی متمایل به مصالحه و توجه به نقطه نظرات طرف مقابل هستند.»^(۶۰) این واقعیت اجتناب‌ناپذیر است چرا که ضرورت هرج و مرج ساختاری حاکم بر روابط بین‌کشورها، فرآیندی متفاوت را امکان نمی‌دهد. ترتیبات بین‌المللی اساسی از قبیل جنگ به دلیل عدم وجود یک مرکز مشروع نظم دهنده و اعمال‌کننده یک قانون اساسی جهانی از بین رفتنی نیستند.^(۶۱) این بدان معنا نیست که ماهیت نظام بین‌الملل امکان همکاری را ممکن نمی‌سازد^(۶۲) بلکه معضل این است که درک اخلاقی یکسان از همکاری وجود ندارد. هنجارهای حقوق بشر جدا از اینکه در یک چارچوب سیاسی - مدنی و یا اجتماعی - اقتصادی به آن نگاه شود به لحاظ انسان‌محوری آن یک موضوع اخلاقی است. بدین دلیل بسیار واضح است که این امکان شکل نگرفته است که یک تعریف کمینه قابل قبول برای همه بازیگران بین‌المللی از حقوق بشر حیات یابد. به دلیل وجود یک «درک تکثرگرایانه»^۱ از مفهوم حقوق بشر در سطح جهانی فرصت برای شکل‌گیری سیاست‌های همخوان در حیطه روابط بین‌الملل وجود نداشته است. مسأله، گرایش به یک تفسیر کمینه و یا بیشینه از حقوق بشر نیست، بلکه «محدودیت‌های فرهنگی» بازیگران بین‌المللی برای شکل دادن به یک درک یکپارچه از حقوق بشر است. بدین جهت است که بسیاری از کشورهای غیرغربی ترجیح می‌دهند که در روابط بین‌کشورها توجهی به متغیر حقوق بشر نگردد و کشورهای

غربی مطلوبیت استفاده‌گزینی از هنجارهای حقوق بشر در سیاست خارجی را انکار نمی‌کنند. کشورهای غیرغربی در بیشتر مواقع هنجارهای حقوق بشر را در تضاد با منافع خود می‌یابند، چرا که مبنای ارزشی هنجارهای حقوق بشر در تضاد آشکار با بسیاری از معیارهای سنتی فرهنگ آنان است. بازیگران غربی به لحاظ تقارن فلسفی هنجارهای حاکم حقوق بشر و ذهنیت حاکم فرهنگی در آن کشورها در رابطه با کشورهای خارج از حیطه جغرافیایی غرب همیشه در مقوله حقوق بشر از قدرت چانه‌زنی بالاتر و اهرم‌های امتیازگیری فزون‌تری برخوردار هستند. به لحاظ فرهنگی در بسیاری از موارد منافع خود را در اشاعه هنجارهای حقوق بشر می‌یابند در حالی که بسیاری از کشورهای غیرغربی این هنجارها را تضعیف‌کننده منافع خود قلمداد می‌کنند. حساسیت‌های فرهنگی و به عبارت دیگر محیط فرهنگی و سیاسی در بسیاری از کشورهای غیرغربی شرایطی را رقم زده است که این ممالک هنجارهای حقوق بشر را ابزاری برای اشاعه، تداوم و تقویت سلطه غرب می‌یابند. در بطن سیستمی که به لحاظ عدم وجود قوانین یکسان لازم‌الاجرا در تحلیل نهایی قدرت در ابعاد نرم‌افزاری و سخت‌افزاری آن تعیین‌کننده ماهیت روابط بین‌الملل است مفهومی به نام حقوق جهانی هرچند ممکن است در کلام پذیرفته شود اما در عرصه عمل چندان هویدا نخواهد بود. حقوق بشر چه در «معنای قوی»^۱ و چه در «معنای ضعیف»^۲ آن^(۱۳) و چه در شکل لیبرال «حقوق مثبت» و شکل محافظه‌کارانه‌ی «حقوق سلبی»^(۱۴) تا هنگامی که چارچوب سیستم بین‌الملل براساس هنجارهایی است که ترکیب قدرت تعیین می‌کند، لزوماً از پذیرش جهان‌شمول برخوردار نخواهد شد. به جهت الزامات و واقعیات برآمده از عملکرد این سیستم، کشورها در چارچوب منافع ملی به مقوله حقوق بشر توجه خواهند کرد و آن را در انتزاع به صحنه روابط بین‌الملل نخواهند آورد. در رابطه با این ذهنیت است که حتی دولت آمریکا که یکی از کشورهای اشاعه‌دهنده هنجارهای حقوق بشر است به لحاظ اولویت منافع ملی در شکل دادن به اهداف سیاست خارجی

1- Strong Sense

2- Weak Sense

توافقات دوجانبه را به توافقات چندجانبه و همه‌گیر در حیطه حقوق بشر ترجیح می‌دهد.^(۶۵) این بدان لحاظ است که تصمیم‌گیرندگان آمریکایی به مانند سیاستمداران در دیگر کشورها با توجه به تجارب تاریخی به پیامدهای یک «برنامه آموزه‌ای»^۱ همه‌جانبه آگاه هستند. به قول سایروس ونس وزیر خارجه پیشین آمریکا «باید محدودیت‌های قدرت و خردمندی خود را متوجه باشیم».^(۶۶) پس هدف آمریکا به مانند دیگر کشورهای غربی این نیست که در چارچوب هنجارهای حقوق بشر به رفتارهای خود در صحنه روابط بین‌الملل حیات دهد. هنجارهای حقوق بشر تنها هنگامی در دیپلماسی این کشورها فرصت ابراز وجود پیدا می‌کنند که تشدید کننده منافع آنان و تضعیف کننده موقعیت داخلی و جهانی کشورهای غیر غربی باشند. «آنها [کشورهای غیر غربی] می‌بایستی برای خوشحال کردن ما به رعایت حقوق بشر بپردازند».^(۶۷) بیشتر کشورهای غیر غربی هم به لحاظ درک اجتناب‌ناپذیری اصل اتکاء به خود در سیستم بین‌الملل و استفاده ابزاری از حقوق بشر به وسیله کشورهای غربی، کمترین انگیزه‌ای برای اولویت دادن به هنجارهای حقوق بشر در تعیین خط‌مشی‌های بین‌المللی خود دارند. جیمی کارتر در بیان شکست سیاست‌های حقوق بشر بیان داشت که تأکید آمریکا بر «حقوق بشر نادرست نبود بلکه دیر بود».^(۶۸) البته پر واضح است که این نگرش فاقد اعتبار هنجاری است. آنچه به شکست سیاست حقوق بشر منجر شد ماهیت‌گزینی آن بود. در جهانی که تعاملات بین‌المللی در چارچوب کسب بیشترین میزان منافع و بهبود جایگاه جهانی است پر واضح است که امکان حیات دادن به یکپارچگی در حیطه حقوق بشر وجود ندارد. کشورها براساس ملاحظات داخلی است که جایگاه هنجارهای حقوق بشر را در تعاملات بین‌المللی خود معین می‌کنند. فعال شدن نگرش‌های طرفدار حقوق بشر در کنگره آمریکا از سال ۱۹۷۳ به بعد بود که تأثیر فراوانی بر مطرح شدن مفاهیم حقوق بشر در سیاست خارجی آمریکا گذاشت.^(۶۹) به همین جهت است که باید به مانند همیشه حقوق بشر را در حاشیه سیاست بین‌الملل به تصویر

❖ کشید.

پی نوشت‌ها:

1. B Keller, "It Will Take a New Cold War to Defeat the Terrorists," *International Herald Tribune*, 13-14 Oct 2001, p. 8.
2. Janet Cowan, et al, 2001, *Culture and Rights: Antheropological Perspective*, Cambridge: Cambridge University Press, p. 41.
3. Hedley Bull, 1966, *The Anarchial Society*, New York: Columbia University Press, p. 13.
4. Terry Nardin, 1983, *Law, Morality and the Relations of States*, Princeton: Princeton University Press.
5. Martha Finnemore, and Kathryn Sikkink, "Norms and International Relations Theory," *International Organization*, Vol. 50, 1998, pp. 887- 916.
6. M Ignatieff, "Will The Quest for Security Kill the Human Rights Era?," *International Herald Tribune*, 6 Feb 2000, p. 7, in *International Journal of Human Rights*, Vol. 7, Winter 2003, pp. 51-62.
7. Laura Hitt ed., 2003, *Human Rights: Great Speeches in History*, San Diego: Greenhaven Press, p. 19.
8. Robert E Drinan, 2001, *The Mobilization of Shame*, New Haven: Yale University Press, p. 3.
9. Avdie Klotz, 1995, *Norms in International Relations: The Struggle Against Apartheid*, Ithaca, N. Y: Cornell University Press.
10. Peter J, Kat Zenstein, ed., 1996, *The Culture of National Security, Norms and Identity in World Politics*, New York: Columbia University Press.
11. John Mearsheimer, "Disorder Restored," in *Rethinking America's Security*, Graham Allison and Gregory F. Treverton, eds., New York: Norton, p. 214.
12. Emmanuel Alder, "Seizing the Middle Ground: Constructivism in World Politics," *European Journal of International Relations*, Vol. 3, 1996, pp. 319-363.
13. James Mayall, ed., 1982, *The Community of States*, London: Allen and Unwin, p. 110.
14. W. Kenneth Thompson, ed., 1980, *The Moral Imperatives of Human Rights: A World Survey*, Washington. D.C: University Press of America.
15. Alison Brysk, "From Above and Below: Social Movements, The International System and

- Human Rights in Argentina,” *Comparative Political Studies*, Vol. 29, 1993, pp. 259-285.
16. Robert Axelord, 1984, *The Evolution or Soperation*, New York: Basic Books.
 17. Friedrich Kratochwil, V. 1984, *Rules, Norms, and Decisions*, Cambridge: Cambridge University Press, p. 74.
 18. Ronald Dworkin, 1966, *Taking Rights Seriously*, London: Duckworth. pp. Xi and XV
 19. Hedley Bull, “The Grotian Conception of International Society,” in H. Butter Field and M. Wight, eds. *Diplomatic Investigation*, London: Allen and Unwin, 1966, p. 73.
 20. Daniel C Thomas, 2001, *The Helsinki Effect*, Princeton: Princeton University Press, p. 3.
 21. Clavde E Welch, Jr. 2001, *NGOs and Human Rights: Promises and Performances*, Philadelphia: University of Pennsylvania Press. p. 1.
 22. William Korey, 2001, *NGOs and The Universal Declaration of Human Rights*, New York: Palgrave, p. 3.
 23. Louis Henkin, “Intorduction,” in L. Henkin, ed., *The International Bill of Rights*, New York: Colombia University Press, 1981, p. 1.
 24. Stephen D. Krasner, “Sovereignty, Regimes and Human Rights,” in *Regime, Theory and International Relations*, ed. Volker Rittberger, Oxford: Clarendon, 1993, p. 167.
 25. Menno Kamming, 1992, *Interstate Accountability for Violation of Human Rights*, Philadelphia: University of Pennsylvania Press.
 26. Jane Kirk Patrick, “Dictatorship and Double Standards,” in *The Essential Neo-Conservation Reader*, Mark Gerson. Reading, MA: Addison- Wesley Publishing Company, 1996, p. 163.
 27. R. J. Vincent, 1988, *Human Rights and International Relations*, Cambridge: Cambridge University Press, p. 130.
 28. Samuel P. Huntington, “Human Rights and American Power,” *Commentary*, September 1981.
 29. L. K Thakur, 2001, *Comparative and International Human Rights*, Delhi: Authors.
 30. Lynda S. Bell, and Andrew J. Nathan, eds, 2001. *Negotiating Culture and Human Rights*, New York: Columbia University Press, p. 334.
 31. John Humphrey, 1984, *Human Rights and the United Nation: A Great Adventure*, N. Y.: Transnational Publishers.
 32. Jack Donnelly, 1985, *The Concept of Human Rights*, New York: St. Martin’s Press, p. 16.
 33. Judith Goldstein, and Robert O. Keohane, eds. 1993, *Ideas and Foreign Policy*, Ithaca, N. Y.: Cornell University Press, p. 9.
 34. Ann Marie Clark, 2001, *Diplomacy of Conscience*. Princeton: Princeton University Press, p. 30.
 35. Emmanuel Adler, “Cognitive Evolution: A Dynamic Approach For the Study of International Relations and the Progress,” In *Progress in Postwar International Relations*, by E. Adler, ed., New York:

Columbia University Press, pp. 43-87.

36. Kenneth N. Waltz, 1969, *Theory of International Politics*, Reading, MA: Addison Wesley, p. 88.

37. Ved P. Nandaetal, eds. 1980, *Global Human Rights, Public Policies, Comparative Measures and NGO Strategies*, Boulder, Colo: Westview Press, p.176.

38. Henry Shue, 1980, *Basic Rights, Subsistence, Affluence and U.S Foreign Policy*, Princeton: Princeton University Press, p. 30.

39. Otto Gierke, 1934, *Law and the Theory or Society*, 2 Vols. Trans. By Ernest Barver, Cambridge: Cambridge University Press, p. 1.

40. David Luban, "Just War and Human Rights," *Philosophy and Public Affairs*, Vol. 9, 1980, p. 173.

41. Immanuel Kant, *On Eternal Peace*, Trans. in Carl J. Friedrich, *Inevitable Peace*, Cambridge: Harvard University Press, 1948, p. 257.

42. Keck Margaref, and Kathryn Sikkink, 1998, *Activist Beyond Borders*, Ithaca, N. Y.: Cornell University Press.

43. Charles Beitz, 1969, *Political Theory and International Relations*, Princeton: Princeton University Press, pp. 63-64.

44. Richard Falk, 1981, *Human Rights and State Sovereignty*, New York: Holmes and Meier, p. 1.

45. James Barnes, et al. 1980, *The World of Politics*, New York: St. Martin's Press, p. 35.

46. K. R. Minogy, "Natural Rights, Ideology and the Game of Life," in Eugene Kamenka and Alia Her-Soon Tay, eds. *Human Rights*, London: Edward Arnold, 1966, P. 34.

47. Lykes Steven, 1973, *Individualism*, Oxford: Black Well, p. 79.

48. *Ibid.*

49. Graeme Gill, 2000, *The Dynamics of Democratisation: Elites, Civil Society and the Transition Process*, London: MacMillan Press, p. 109.

50. Ann-Marie Slaughter, "International Law in a World of Liberal States," *The European Journal of International Law*, Vol.6, 1995, pp. 139-170.

51. Martha Finnemore, Kathryn Sikkink, "Norms and International Relations Theory," *International Organization*, Vol. 50, 1995, pp. 887-916.

52. Kathryn Sikkink, "Human Rights, Principled Issue-Networks and Sovereignty in Latin America," *International Organization*, Vol. 47, 1993, pp. 411-41.

53. Henry Shver, 1980, *Basic Rights, Subsistence, Affluence and U.S. Foreign Policy*, Princeton: Princeton University Press, p. 18.

54. Christian Bay, "A Human Rights Approach To Transnational Politics," *Universal Human Rights*, Vol. 1, 1969, pp. 29-40.

55. Jack Donnelly, 1985, *The Concept of Human Rights*, New York: St. Martin's Press, p. 35.

56. Terry Nardin, 1983, *Law, Morality, and the Relations of States*, Princeton: Princeton University Press.
57. R.J Vincent, 1986, *Human Rights and International Relations*, Cambridge: Cambridge University Press, p. 108.
58. John Rawls, 1961, *A Theory of Justice*, Cambridge: Cambridge University Press.
59. Diamond Larry, "Economic Development and Democracy Reconsidered," *American Behavioral Scientist*, Vol. 36, June-March 1992, pp. 450-453.
60. Richard A. Falk, 1983, *World Order: Essays in Normative International Relations*, New York: Holmes and Meier, p. 249.
61. Adam Watson, 1983, *Diplomacy: The Dialogue Between States*, New York: Mc Graw Hill, p. 80.
62. Hedley Bull, 1966, *The Anarchial Society*, New York: Columbia University Press, p. 74.
63. Alexander Wendt, "Anarchy is What States Make of it," *International Organization*, Vol. 49, 1992, pp. 391-425.
64. D.D Raphael, ed. 1966, *Political Theory and the Rights of Man*, London: MacMillan, pp. 64-65.
65. Henry Shave, 1980, *Basic Rights, Subsistence, Affluence and U.S Foreign Policy*, Princeton: Princeton University Press, p. 65.
66. David Forsythe, 1991, *The Internalization of Human Rights*, Lexington, MA: Lexington Books, p. 121.
67. David Newsom, D. 1989, *The Diplomacy of Human Rights*, Washington, D.C: George Town University Press, p. V.
68. Stephen B. Cohen, "Conditioning U.S. Security Assistance on Human Rights Practiced," *American Journal of International Law*, Vol. 76, 1983, p. 257.
69. Jimmy Carter, 1982, *Keeping Faith: Memoirs of a President*, New York: Bantam Books, p. 151.
- Sandy Vogelgesang, 1980, *American Dream*, New York: W.W. Norton, p. 153.